



# سیر مشروعه طلبی در ایران

نقل از:

هفته نامه

## رهائی

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی

## فهرست

سیر مشروعه طلبی در ایران:

- |    |       |  |
|----|-------|--|
| ۳  | ..... | ۱- چشم انداز سیاه                          |
| ۹  | ..... | ۲- بنای قرآن، بر آزاد نبودن قلم و لسان است |
| ۱۲ | ..... | ۳- مشروعه یا مشروطه                        |
| ۱۳ | ..... | ۴- شرع انوار و قانون اساسی                 |
| ۱۵ | ..... | ۵- دموکراتیک و ملی هر دو فریب خلق اند      |
| ۱۶ | ..... | ۶- حکومت مشروعه و زنان                     |
| ۱۸ | ..... | ۷- حکومت شرعی، ستم طبقاتی و محو آزادی      |

## منبع انتشار سیر مشروطه طلبی در ایران

قسمت اول در شماره ۴۴ نشریه رهائی به تاریخ ۲۸ مرداد ۱۳۵۹ با امضای ورازی منتشر شد.

قسمت دوم در شماره ۴۵ نشریه رهائی به تاریخ ۱۱ تیر ۱۳۵۹ منتشر شد.

قسمت سوم در شماره ۴۶ نشریه رهائی به تاریخ ۱۸ شهریور ۱۳۵۹ منتشر شد.

## سیر مشروعه طلبی در ایران

### و - رازی

#### چشم انداز سیاه

از اولین روزهایی که به دنبال قیام خونین فرزندان رنج و کار، رژیم شاه، این مظهر ظلم و وحشیگری و استثمار سرمایه به زیر کشیده شد. کسانی با توجه به ضعف جنبش انقلابی، بر گرده ی توهم توده ها سوار شدند که در عمر خود هرگز تن به کار نداده و به یمن ناآگاهی توده‌ها، همواره از دست رنج زحمتکشان تغذیه کرده و فربه شده بودند. از همان روزهای اول، حمله به کمونیست‌ها، توسط این عناصر به شدت آغاز شد. زندان، شکنجه و کشتار کارگران، دهقانان، خلق‌ها، نیروهای دموکرات و انقلابی، روز به روز شدت گرفت. رژیم جمهوری اسلامی، تمام حماقت‌ها و بی‌لیاقتی‌های خود را به گردن کمونیست‌ها گذاشت. تا آن جا که عبارت آیت‌الله خمینی که: "کمونیست‌ها خرمن‌های مردم را به آتش می‌کشند"، از شدت تکرار، به صورت یک لطیفه‌ی سیاسی درآمد. مدت‌ها، تمام ترورها علیه سردمداران رژیم را به گردن کمونیست‌ها انداختند، در رادیو و تلویزیون و در راهپیمایی‌ها چه عوام فریبی که نکردند. در روز کشته شدن آیت‌الله مطهری، حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی - این عضو برجسته‌ی سلسله مراتب روحانیت - در حضور آیت‌الله خمینی - این "رهبر مبارزه‌ی ضد امپریالیستی" - به ستایش از امریکا پرداخت تا به خیال خود به کمونیست‌ها سرکوفت بزند:

"بی چاره‌ها، شما چه می‌گویند، اگر امریکا به چین و شوروی شما گندم ندهد، از گرسنگی می‌میرید."

هاشمی رفسنجانی، در اظهار این عبارت علاوه بر بیسوادی و جهالت، ماهیت طبقاتی خود را نیز به عنوان یک سرمایه دار، به نمایش گذاشت. جالب‌تر این که حجت‌الاسلام عامدانه فراموش کرد که همان وقت اضافه کند: حدود ۹۰ درصد از گندم و ۸۰ درصد از برنج مردم در جمهوری اسلامی هنوز از امریکا وارد می‌شود.

حملات تبلیغاتی روزانه‌ی حجت‌الاسلام‌ها و آیت‌الله‌های ریز و درشت، از رادیو و تلویزیون و روزنامه‌های وابسته، به کمونیست‌ها برای ما چیز شگفت‌آوری نیست. آن‌ها به خوبی می‌دانند تنها نیرویی که علیرغم فشار و خفقان و سرکوب و کشتار، لحظه‌ای از مبارزه علیه ستم طبقاتی باز نخواهند ایستاد و نوکران سرسپرده و محلل‌های امپریالیسم را در زیر هر نقاب و در هر لباسی که ظاهر شوند، خواهند شناخت و مچ عوام فریبان و دشمنان طبقاتی زحمتکشان را باز خواهند کرد، کمونیست‌ها هستند. کسانی که فریب شعارهای صد تا یک غاز نظیر "اسلام، حامی مستضعفان"، "عدل و قسط اسلامی" و چرندیات نظیر این‌ها را خواهند خورد، کمونیست‌ها هستند (خوسبختانه در این فاصله‌ی کوتاه یک سال‌ونیم از عمر جمهوری اسلامی<sup>۱</sup>، درست در مقطعی که بعضی از نیروهای به اصطلاح کمونیست، پس از یک دوره ی طولانی زیکزاک رفتن و سرگیجه گرفتن و بهت زدگی، و بالاخره خائفانه به سازش و تسلیم تن در داده‌اند، میلیون‌ها کارگر و زحمتکش شهری و روستایی به این نتیجه رسیده‌اند که تمام وعده‌های رژیم جمهوری اسلامی دروغی بیش نبود و بر خلاف آن همه ادعاها و

<sup>۱</sup> - روزگاری که این مقاله تهیه می‌شد از عمر کثیف جمهوری اسلامی بیش از یک سال و نیم نه گذشته بود. (هواداران سازمان وحدت ...)

عوام فریبی، جمهوری اسلامی قادر به حل هیچ یک از مسایل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه نیست). در این شرایط، حملات مداوم و جنون آسای رژیم به کمونیست ها کاملاً طبیعی است و اگر غیر از این می شد مایه ی تعجب بود. اما چرا جمهوری اسلامی پس از یورش های وحشیانه به نیروهای دموکرات (مجاهدین خلق)، نوک حمله را متوجه ی مصدق و مصدقی های راستین و دروغین یا ملی گرایان مشروطه کرده است و حتا وقاحت را به جایی رسانده که در بلندگوهای تبلیغاتی خود با بی شرمی تمام، به قهرمانان محبوب جنبش مردمی و دموکراتیک مشروطه نظیر ستارخان ها دشنام می دهد؟

ما در این مقاله می کوشیم ضمن ریشه یابی علل و انگیزه های این گونه شیوه های هذیان آلود، به سوال مشخص فوق نیز به اختصار پاسخ دهیم.



قیام شکوهمند خلق های ایران در بهمن ۵۷ علیه استبداد خاندان پهلوی و استثمار امپریالیسم، یک جنبش بی مقدمه و ناگهانی نبود که در یکی دو سال اخیر (و یا بقول حاکمان جدید، از ۵۷ خرداد ۴۲) آغاز شده باشد. جنبش ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیستی بهمن ماه ۵۷ توده ها، ریشه در تاریخ و در مبارزات صد ساله ی اخیر مردم کشورمان دارد. جنبش تنباکو، جنبش مشروطیت و جنبش ملی کردن صنعت نفت، هر سه، خصلت ضد استبدادی و ضد استعماری و ضد امپریالیستی داشته اند. این هر سه جنبش شکست خوردند و با شکست هر یک از آن ها، امپریالیسم، صدمات وارده را سریعاً ترمیم و موقعیت خود را مجدداً تحکیم کرد. استبداد و به همراه آن، استثمار از نو به میدان آمدند.

همان نیروهای سلطه جو و واپس گرایی که امروزه می روند تمام دست آوردهای چهارمین جنبش ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری خلق های ایران را، در پیش چشم های بیش از پیش گشوده ی مردم، یک سره بر باد دهند، در شکست جنبش اول و دوم نقش قاطع و در شکست جنبش سوم، نقش قابل توجهی داشته اند. تجربیات تاریخی و بررسی علمی علل و عوامل شکست سه جنبش قبلی، برای زحمتکشان جامعه و نیروهای انقلابی و آگاه از هم اکنون می تواند درس عبرتی باشد. ما در این بخش، به نقش قاطع و برجسته ی روحانیون در شکست این سه جنبش اشاراتی کرده و رد می شویم زیرا که بررسی همه جانبه این امر و ارائه ی اسناد و مدارک تاریخی موجود در این زمینه و تحلیل آن ها، محتاج به نوشتن کتاب ها است. گرچه در خلال نوشته های متعدد به طور مستند به نقش روحانیون در شکست سه جنبش قبلی، بکرات تاکید شده است ولی هنوز جای یک برخورد علمی و تحلیل طبقاتی در این زمینه خالی است.

حاکمان جدید اگر امروز می توانند اسناد و مدارک موجود در ساواک در مورد آخوندهای ساواکی و درباری، که بسیاری از آن ها اکنون در راس امورند، را به دلایلی که اکنون کم و بیش برای همه روشن است، مخفی کنند ولی الاقل در مورد سه جنبش ضد استبدادی و ضد امپریالیستی قبلی، آن چنان اسناد و مدارک افشاگرانه و انکارناپذیر در این زمینه فراوان است که می توان کتاب ها نوشت. در مورد جنبش اخیر نیز خیال حضرات را از یک بابت راحت کنیم: آقایان بدانند که علیرغم قرن ها ممارست در فریب مردم؛ علیرغم تمامی زرنگی ها در پنهان کاری و پرده پوشی و انواع و اقسام "کلاه های شرعی"؛ علیرغم از بین بردن احتمالی اسناد ساواک در مورد بسیاری از قدرت مندان جدید؛ علیرغم محاکمه در اتاق های دربسته و اعدام عجولانه ی مزدورانی نظیر نصیری ها، مقدم ها، هویداها ... که

می‌توانستند پته‌ی بسیاری از حاکمان کنونی را بروی آب بریزند؛ علیرغم همکاری مشترک آخوندهای ارتجاعی + نوکرهای مسلمان (معمم یا مکلا) انگلیس و امریکا + فاشیست‌های افغانی الاصل ایرانی + فالانژهای ایرانی الاصل لبنانی و غیره و غیره ... نمی‌توانند سر تاریخ را کلاه بگذارند.

\*\*\*

تحت لوای ادیان، عموماً از قرون وسطی به این طرف، سدهای فراوان در مقابل تکامل جوامع بر پا شده است - که همه بلااستثنا در هم شکسته شدند. تئوکراسی (حکومت روحانیون) هر جا که به وجود آمد، خاطرات تلخ و هولناکی در وجدان اجتماعی جامعه بر جا گذاشت. اروپائیان که تجربه‌ی امروزی ما را چند قرن پیش به بهایی بسیار گزاف پرداخته‌اند هنوز پس از سه چهارقرن، از یادآوری دوره‌ی تفتیش عقاید و جنایات وحشتناک رهبران کلیسا، لرزه بر اندام شان می‌افتد.

در تاریخ یک صد ساله‌ی اخیر، دو کوشش جدی برای ایجاد تئوکراسی در ایران به عمل آمد که هر دو با شکست مواجه شده‌اند: سیدجمال الدین، در زمان ناصرالدین شاه، به یاری امپریالیسم انگلیس (سید جمال الدین عضو فراماسونی انگلیس بود و تقاضای عضویت‌اش به خط و امضای خود او در دست است) کوشید که "حکومت اسلامی" با شرکت مصر و ایران و عثمانی به وجود آورد، خدیو مصر، پادشاه ایران یا سلطان عثمانی، خلیفه‌ی حکومت اسلامی باشد. در زمان مشروطیت نیز شیخ فضل الله نوری<sup>2</sup> حکومت مشروعه را در مقابل حکومت مشروطه علم کرد و اصل دوم قانون اساسی سابق (که هیچ وقت به مورد اجرا در نیامد و به حکم قانون تکامل جامعه، نمی‌توانست به مورد اجرا در آید)، بر اثر پافشاری‌های عجیب این شیخ به غایت مرتجع - که در همین بخش به گوشه‌هایی از توطئه‌ها و جنایات بی‌شمار او اشاره خواهیم کرد - در مجلس اول به تصویب رسید.

اسناد و مدارک انکارناپذیر تاریخی به خوبی اثبات می‌کنند که روحانیت در جنبش‌هایی که رهبری آن را در دست داشته است (جنبش تنباکو، و دوره اول جنبش مشروطیت، ۱۹۰۸ - ۱۹۰۵) همواره خواست‌های ضدامپریالیستی توده‌ها را وجه المصالحه قرار داده، به توده‌ها خیانت کرده و علیه منافع آن‌ها با امپریالیسم کنار آمده است.

میرزا حسن شیرازی، رهبر "سازش ناپذیر" جنبش تنباکو که فتوای تحریم را تحت فشار شدید تجار امضا کرد علیرغم مقاومت قهرمانانه‌ی توده‌ها در سراسر ایران علیه نیروهای سرکوبگر شاه و علیرغم آماده‌گی کامل مردم برای تداوم جنبش و مبارزه علیه استبداد شاه و استعمار انگلیس، همین که خواست‌های صنف روحانیت در تامین مجدد "حقوق از دست رفته‌اش، برآورده شد با ناصرالدین شاه و استعمار انگلیس سازش کرد و کوشید دست در دست شاه، صدر اعظم و روحانیون، توده‌ها را رام و آرام کند. نتیجه این که جز لغو قرارداد تنباکو، هیچ یک از منافع عظیم استعمار انگلیس در ایران (که قرارداد تنباکو جز ناچیزی از آن را تشکیل می‌داد)، لطمه‌ای وارد نیامد. استبداد و استعمار با همان شدت و خشونت گذشته، ادامه یافت.

<sup>2</sup> - تقریباً همه می‌دانند که نورالدین کیانوری دبیر کل حزب توده، نوه‌ی شیخ فضل‌الله نوری است. اما کمتر کسی است که از خویشاوندی شیخ فضل‌الله و آیت‌الله خمینی باخبر باشد. در صفحه‌ی ۶ جزوه‌ی کوچکی به نام بیوگرافی و خلاصه‌ی زندگی امام خمینی - برداشت از نهضت امام خمینی به وسیله‌ی نصرالله روحانی شهررضایی (بدون ذکر نام ناشر و تاریخ انتشار) متوجه شدیم که شیخ فضل‌الله علاوه بر پدر بزرگی نورالدین کیانوری عموی مادر آیت‌الله خمینی نیز بوده است.

از نقش تعیین کننده‌ی شرایط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی جامعه در پیدایش جنبش مشروطه که بگذریم، بر اساس اسناد و مدارک موجود، امپریالیسم انگلستان - به دلایل و با انگیزه‌هایی که در این جا فرصت طرح و ارائه‌ی آن‌ها نیست - در شکل‌گیری جنبش مشروطیت از طریق عمال خود نظیر سید عبدالله بهبهانی نقش اساسی داشت و به طور مستقیم و غیرمستقیم در آن تأثیر گذاشت. در مرحله‌ی اول جنبش مشروطیت (۱۹۰۸ - ۱۹۰۵)، رهبری جنبش به دست دو روحانی عالی رتبه (سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی) بود. سید محمد طباطبائی که مردی خوش قلب ولی ساده لوح بود، در رهبری جنبش عملاً نقش درجه‌ی دوم داشت، رهبر واقعی مرحله‌ی اول جنبش مشروطیت (۱۹۰۸ - ۱۹۰۵)، سید عبدالله بهبهانی بود که از مهره‌های امپریالیسم انگلیس به شمار می‌رفت (اتفاقاً بعضی از گروه‌های مذهبی در چند سال پیش از ما تندتر رفته و بهبهانی را مستقیماً "نوکر انگلیس" خوانده‌اند و بروی ماجرای رشوه خواری‌های او، که قبلاً بارها توسط محققان عنوان شده بود، تأکید کرده‌اند)<sup>3</sup>. سید عبدالله بهبهانی که با گرفتن رشوه از انگلستان در جنبش تنباکو شرکت نکرده و حتی فتوای میرزا حسن شیرازی، بزرگ‌ترین مرجع تقلید وقت، در مورد تحریم مصرف تنباکو را به بهانه‌ی این که "من مجتهدم نه مقلد" قبول نکرده بود یک مرتبه چند سال بعد، در راس جنبش ضد استبدادی و ضد امپریالیستی (علیه امپریالیسم روسیه‌ی تزاری، امپریالیسم حاکم در این مقطع در ایران) قرار می‌گیرد. روحانیون فرصت طلب، ملایان در کنج‌خانه به "عبادت" نشسته، کاسه لیسان درباری کم کم در جنبش شرکت کردند تا از این نم‌کلاهی برای خود تهیه ببینند. حتی مرتجع کثیف و رشوه خوار معروفی نظیر شیخ فضل‌الله، که گمان می‌کرد با هواداری از مشروطیت می‌تواند در عبای خود جیب گشادی بدوزد، در آغاز با آن همراه بود. اما توده‌ها، مثل همیشه و مثل قیام بهمن ۵۷، محاسبات امپریالیسم و ارتجاع را در هم می‌ریزند و خواب‌های طلایی را به کابوس خوفناک مبدل می‌کنند، و به طرف کسانی که فقط کمی "باران" می‌خواهند، سیل روانه می‌سازند. امپریالیسم روسیه تزاری و انگلستان، از ورود بیش از پیش نیروهای توده‌ای و انقلابی در صحنه‌ی مبارزه و خارج شدن رهبری از دست روحانیون نگران شدند. توطئه‌های امپریالیسم روسیه تزاری و ارتجاع داخلی (شیخ فضل‌الله) و استبداد محمد علی شاهی در به توپ بستن مجلس شورای ملی و کشتار آزادیخواهان با محاصره‌ی سیزده ماهه و مقاومت قهرمانانه‌ی مردم تبریز، با شکست مواجه شد. از زمان امضای قرارداد خائنانه‌ی امپریالیسم روسیه تزاری و انگلستان و تقسیم ایران به دو منطقه‌ی نفوذ روسیه و انگلستان، صف انقلاب و ضد انقلاب، دیگر مشخص شده بود. رهبری مبارزه از دست روحانیون خارج شد. آن بخش کوچکی از روحانیت که در دوره‌ی اول مبارزه شرکت داشت خود را کنار کشید و "بیطرف" ماند ولی بخش عمده‌ی روحانیت با فتوادل‌ها و درباریان و امپریالیست‌ها همدست شده و به جنبش دموکراتیک و ضد امپریالیستی مشروطیت خیانت کرد.

در جریان جنبش ملی شدن صنعت نفت نیز با همین وضع مواجهیم. با این تفاوت که این بار رهبری جنبش در دستان روحانیون نبود. آیا به همین دلیل نیست که اکثریت قریب به اتفاق روحانیون در جنبش شرکت نکرده و "بیطرف" ماندند؟ فقط گروه کوچکی از روحانیون به رهبری آیت‌الله کاشانی، در آغاز جنبش با آن همراه شد. در این جا با استناد به گذشته سوالی مطرح می‌شود: آیا همین گروه کوچک نیز در جنبش شرکت کرد تا در لحظه‌ای حساس آن را از درون متلاشی کند؟ به این سوال تاریخ جواب خواهد داد. ولی آن چه تاریخ تا کنون به آن جواب داده این است که: این گروه کوچک نیز در اوج مبارزه‌ی ضد امپریالیستی توده‌ها علیه امپریالیسم انگلستان، در حساس‌ترین لحظات تاریخ

<sup>3</sup> - امروز آقای دکتر یزدی و دوستانشان در امریکا و کانادا (پس از تجلیل خمینی در تیر ماه ۱۹۸۵ از بهبهانی) قطعاً قضیه گذشته را فراموش کرده‌اند!

جنبش ، نه تنها کنار رفت بلکه علیه آن به توطئه پرداخت. کودتای آمریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد ، ثمره‌ی اشتباهات بزرگ دکتر مصدق ، خیانت رهبری حزب توده و افرادی نظیر مکی ، بقایی ، آیت‌الله کاشانی<sup>۴</sup> ، حسن قنات آبادی و توطئه مزدورانی نظیر زاهدی ، نصیری ، طیب حاج رضایی<sup>۵</sup> و شعبان بی‌مخ بود .

در این جا بد نیست چند سوال مطرح شود: چرا در زمان جنبش ضد امپریالیستی مردم ایران علیه امپریالیسم انگلیس نامی از خمینی ، این "رهبر جنبش ضد امپریالیستی" امروز به چشم نمی‌خورد؟ خمینی در آن ایام پنجاه و چند سال از سنش می‌گذشت و در سنینی بود که موضع نگرفتن خود نوعی موضع گیری بود آن هم در دوره‌ای که نوجوانان ۱۳ ، ۱۴ ساله در جنبش شرکت فعال داشتند. چطور هیچ جا کمترین نشانه‌ای از او نیست ؟ چرا در تمام بیوگرافی‌های ایشان (جز آن اعلامیه‌ی کذابی که گویا علیه رضاخان صادر کرده اند ) تا بهمن ماه ۴۱ هیچ فعالیت سیاسی از جانب او به چشم نمی‌خورد ؟ دقیقا چرا از بهمن ۴۱ ؟ چرا هیچ یک از آیات اعظام از جمله آیت‌الله خمینی ، پس از کودتای آمریکایی- انگلیسی ۲۸ مرداد، علیه آن یک کلام بیان نفرمودند و حتی یک اعلامیه چند سطری صادر نکردند ؟ در بیوگرافی آیت‌الله خمینی ، از جمله در بیوگرافی یاد شده ، آمده است که آیت‌الله بروجردی در کلیه امور بویژه در امور سیاسی همواره با آیت‌الله خمینی مشورت می‌کرد و جز با صلاح دید وی تصمیمی نمی‌گرفت . پس در این حال می‌توان پرسید که : پس از کودتای آمریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد و بازگشت شاه به ایران ، پیام تبریک آیت‌الله بروجردی به شاه آیا با مشورت و صلاحیت آیت‌الله خمینی ارسال شده است ؟ این سوال را می‌توان همچنان ادامه داد و آن را به رویدادهای گذشته نزدیک و به امروز کشانید . . .

و امروز این سوال مهم را باید عنوان کرد : آیا با توجه به خیانت روحانیون در سه جنبش ضد استبدادی و ضد امپریالیستی توده‌ها، آیا روند کار در چهارمین جنبش متفاوت خواهد بود. به نظر ما جواب منفی است. میلیون‌ها نفر از توده‌ها به این نتیجه رسیده‌اند و میلیون‌ها نفر از توده‌ها که هنوز توهم خود را نسبت به رژیم از دست نداده‌اند، به این نتیجه حتمی خواهند رسید .



ما هیچ وقت، چه دیروز، در اوج توهم توده‌ها و چه امروز در توهم زدایی سریع و مداوم توده‌ها ، ذره‌ای به امکان توفیق و بقای "جمهوری اسلامی" عقیده‌ای نداشته‌ایم و به عنوان کمونیست نه به دولت ماورای طبقات اعتقادی داریم و نه خورده بورژوازی را (چه سنتی ، چه غیر سنتی و چه رادیکال) را واقعا انقلابی می‌دانیم. روحانیون همان طوری که در گذشته، بارها بهیاری طبقات ستمگر جوامع ماقبل سرمایه داری شتافته بودند (در طول یک قرن اخیر به طوری که قبلا اشاره کردیم ، سه بار در حساس ترین موقعیت‌ها ، امپریالیسم را نجات دادند) ، امروز نیز می‌توانند علیرغم شعارهای دهان‌پر کن و عوام‌فریبانه ، امپریالیسم و سرمایه‌داری را یاری دهند. استقرار "جامعه‌ی صد درصد اسلامی" بیشتر به یک شوخی شباهت دارد. اگر قبول داریم که ایران در رژیم خمینی - با توجه به قانون اساسی و عملکرد جمهوری اسلامی در یک سال و نیم گذشته - همچنان یک نظام سرمایه‌داری است، تردیدی

<sup>۴</sup> - بیوگرافی نویسنده آیت‌الله خمینی از قول آیت‌الله کاشانی نقل می‌کند : «تنها کسی که بعد از من به درد ملت ایران بخورد آقای خمینی است» صفحه ۴۶ .

<sup>۵</sup> - جالب است که طیب حاج رضایی بعد از اصلاحات ارضی آمریکایی و جریانات ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ، به طرفداری از خمینی در دادگاه‌های نظامی شاه به اعدام محکوم شد ، ولی شعبان بی‌مخ همچنان مقرب دستگاه باقی ماند . چرا؟

وجود ندارد که زیربنا، دیر یا زود پوسته‌ی مصنوعی روبنا را خواهد ترکاند و مناسبات کاملاً منطبق با زیربنای جامعه‌ی سرمایه‌داری را برپا خواهد داشت (و عکس این قضیه صادق نیست) ، و تمام رویاهای آقای خمینی در استقرار یک "جامعه‌ی صد درصد اسلامی" مثل حباب به هوا خواهد رفت. گفتیم که عکس این قضیه هرگز صادق نیست، بدین معنا که نیروهای باز دارنده (چه محافظه‌کار و چه واپس‌گرا) می‌توانند برای مدتی کم و بیش کوتاه ، تکامل جامعه را در مقطعی از زمان ، متوقف یا منحرف کنند اما به حکم دیالکتیک تاریخ هیچ قدرتی (چه فیزیکی و چه متافیزیکی!) وجود ندارد که بتواند در مدت زمانی با تکیه بر جهل و نا آگاهی و توهم توده‌ها و استفاده از شیوه‌های شناخته‌شده‌ی فریب و تحمیق، در مقابل پویایی تاریخ سد بسازد و سکون را به جای حرکت بنشاند. وقتی که زحمتکشان به قدرت خویش آگاهی یافتند عظیم‌ترین سدها در مقابل اراده‌ی آن‌ها پوشالی بیش نخواهد بود .



## "بنای قرآن بر آزاد نبودن قلم و لسان است"

### شیخ فضل‌الله نوری

در بخش اول اشاره کردیم که رژیم جمهوری اسلامی از همان آغاز پیدایش خود، به خاطر عقب ماندگی فرهنگی و میراث قرن‌ها جهالت، به ویژه به خاطر ماهیت طبقاتی خود به دشمنی با هر چه آگاه و پویا و بالنده و شکوفاست پرداخت. صد البته، کمونیست‌ها - این آگاه‌ترین نیروهای جامعه، این پیگیرترین و سرسخت‌ترین دشمنان جامعه‌ی طبقاتی و استثمار انسان از انسان، و این صادق‌ترین دوستان طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش - اولین نشانه و هدف رسولان جهل و ناآگاهی و تحمیق به شمار می‌روند. لیست طولانی کشتار و ترور و اعدام کمونیست‌ها بخشی از کارنامه‌ی سیاه رژیم سیاه جمهوری اسلامی است. نه همه‌ی آن، در این مدت یکسال و نیم رژیم جمهوری اسلامی با کمک کمیته‌ها و دادگاههای ضد انقلابی، پاسداران جهل و سرمایه و ارتجاع، ارتش آمریکایی و سایر نهادهای ضد مردمی، هزاران بار مبارزات حق طلبانه‌ی کارگران، دهقانان، خلق‌های تحت ستم کرد، عرب و بلوچ و ترکمن و ترک، اقلیت‌های مذهبی و ملی، پرسنل انقلابی نیروهای مسلح، معلمان، دانشجویان، دانش‌آموزان، استادان، زنان، حقوق دانان و وکلای دادگستری، روزنامه‌نگاران و نویسندگان و هنرمندان، کارمندان ادارات دولتی، نیروهای مترقی و انقلابی و دمکرات جامعه و غیره و غیره را سرکوب کرده است. رژیم جمهوری اسلامی حتی به زندگان و حاضران اکتفا نکرده، برای لجن مال کردن جنبش‌های مردمی مشروطیت و ملی کردن نفت، مظاهر جنبش یعنی ستارخان و مصدق را به باد دشنام و ناسزا گرفت. چرا؟ مصدق باید توسط بقایای فرهنگی فنودالیسم، مورد حملات ناجوانمردانه قرار گیرد تا مظاهر سازشکاری و خیانت و توطئه علیه جنبش ضد امپریالیستی سال‌های دهه‌ی سی، نظیر آیت‌الله کاشانی‌ها تطهیر شوند و جالب این است که به یاد بیاوریم آغازگر حمله به مصدق در تابستان گذشته، "فلسفی" واعظ آریامهری و ستایشگر کودتای ۲۸ مرداد بود و سخنرانی او که از رادیو و تلویزیون پخش گردید در حضور آیت‌الله خمینی ایراد شده بود. ستارخان این قهرمان محبوب جنبش مشروطیت باید توسط کوتوله‌های حقیر جامعه به باد دشنام و ناسزا گرفته شود تا از مجسمه‌های جنایت، دزدی و رشوه خواری و خیانت به توده‌ها، از سمبل فساد اخلاقی و سردسته‌ی اوباشان نظیر شیخ فضل‌الله نوری<sup>۶</sup> ها به عنوان "شهید" تجلیل به عمل آید و جالب این است که بیاد

<sup>۶</sup> - در این مقاله‌ی کوتاه ما فرصت شناساندن چهره‌ی منفور و ضد مردمی شیخ فضل‌الله را نداریم. اسناد و مدارک تاریخی در این زمینه آن چنان فراوان است که در این باره می‌توان کتاب‌ها نوشت. خواننده از میان صدها کتاب و مقاله‌ی مربوط به مشروطیت به هر کدام که مراجعه کند، صحنه‌هایی از جنایات وحشتناک، توطئه‌ها و خیانت‌های او را خواهد دید. ما در زیر فقط چند نمونه از آن‌ها را ذکر می‌کنیم تا خواننده برای شناختن چهره‌ی این شیخ مرتجع به آن مراجعه کند:

- 1 - تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوازدهم، صفحات ۲۸۷، ۳۲۵، ۳۵۸، ۳۷۶، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۵۶، ۵۲۸.
- 2 - تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی، انتشارات بنیاد فرهنگی ایران : الف: مقدمه، صفحات ۴۱۶، ۳۹۷، ۸۱.
- ب: بخش اول (جلد های ۱ و ۲) صفحات ۴۱۶، ۳۹۷، ۸۲، ۸۱، ۴۰.
- ج: بخش دوم، صفحات ۴۹۱، ۳۵۹، ۳۰۰، ۲۶۴، ۲۴۷، ۲۳۳.
- 3 - ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت، انتشارات پیام، صفحات ۴۳۰، ۴۲۹.
- 4 - خاطرات و خطرات، مهدی قلی هدایت، امیرکبیر، صفحات ۱۶۴، ۱۶۱.
- 5 - خاطرات حاج سیاح به کوشش حمید سیاح، امیر کبیر، صفحات ۶۰۹، ۶۰۷، ۵۹۱، ۵۸۴، ۵۲۸.
- 6 - فتح تهران (گونه‌ای از تاریخ مشروطیت)، عبدالحسین نوایی، انتشارات بابک، صفحه ۱۲.
- 7 - گیلان در انقلاب مشروطیت، ابراهیم فخرایی، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ سوم، صفحات ۷۷، ۷۶.
- 8 - پیدایش مشروطه در ایران، مجید یکتایی، انتشارات نیل، صفحه ۹۳.
- 9 - چکیده‌ی انقلاب حیدرخان عمواغلی، رحیم رضا زاده ملک، انتشارات روزبه، صفحه ۶۳.

بیاوریم پس از جریده‌ی شریفه‌ی "نبرد ملت" ارگان فداییان اسلام، آیت‌الله خمینی در تابستان گذشته، شیخ فضل‌الله نوری را "شهید" خواند و بلندگوهای تبلیغاتی رژیم با عجله و پوزش (به خاطر یک روز تاخیر!) سال روز شهادت او را به "امت شهید پرور ایران، تبریک و تسلیت عرض" کرد.

در بخش اول همچنین به اختصار نشان دادیم که روحانیت در شکست سه جنبش ضد استبدادی و ضد امپریالیستی تنباکو، مشروطیت و ملی شدن صنعت نفت، نقش قاطع و تعیین کننده ای داشته است و جامعه، در حال تجربه شکست چهارمین جنبش دمکراتیک و ضد امپریالیستی هستند.



در این بخش، در ادامه‌ی بحث مشروطیت یا مشروعیت، اشاراتی می‌کنیم به نظرات شیخ فضل‌الله نوری، مبتکر حکومت مشروعه در زمینه‌ی مشروطیت، قانون اساسی و قوانین عرفی، مجلس شورای اسلامی، آزادی‌ها و ستم طبقاتی و غیره. انتخاب شیخ فضل‌الله نه تصادفی بلکه تعمدی است. امروز روحانیت حاکم، از صدر تا ذیل، در واقع شاگردان و پیروان مکتب شیخ فضل‌الله به شمار می‌روند و هیچ چیز تازه‌ای را ارائه نمی‌دهند. آن چه در جمهوری اسلامی پیاده شده و یا تصور پیاده شدن آن را در سر دارند دقیقاً رهنمودهای شیخ فضل‌الله در زمان مشروطیت، چه در زمینه‌ی نظارت عالی و حق وتوی روحانیت در تصویب قوانین، چه مجلس شورای اسلامی به جای مجلس شورای ملی، چه در سرکوب آزادی‌ها و نهادهای دمکراتیک در جمهوری اسلامی پس از قیام، گام به گام دنبال شده است. البته تسلیم طلبی (یا به قولی مصلحت اندیشی) و در هر حال، فقدان روحیه مقاومت در رهبری بخش عمده‌ای از نیروهای چپ و دمکرات، به این خیره سری و توحش ارتجاع دامن زد. بخش عمده‌ی نیروهای دمکرات، تاکتیک مظلومیت را برگزید. رهبری فدائیان به عنوان بخش عمده‌ی چپ ایران، با ارائه‌ی تز به غایت انحرافی و ضد مارکسیستی مبنی بر این که دفاع از آزادی‌های دمکراتیک، دفاع از دمکراسی بورژوازی و بورژوا-لیبرال‌ها است، کوشید که بی‌عملی و بی‌برنامه‌گی خود را توجیه کند. عده‌ای راه "شهادت" (بدون مقاومت) را برگزیدند، عده‌ای به بهانه‌ی "مبارزه‌ی ضد امپریالیستی روحانیت مبارز" عملاً راه سازش گام به گام را توصیه کردند. فداییان خلق، در مقابل هر تهاجم ارتجاع، به جای این که به عنوان عمده‌ترین سازمان چپ، جبهه‌ی مقاومت در مقابل یورش‌های وحشیانه و ارتجاعی را سازمان دهند (نه تنها این کار را نکردند بلکه حتی در مقابل ابتکار عمل سایر نیروهای چپ، چوب لای چرخ گذاشتند)، یک گام عقب نشینی کردند. ارتجاع جری تر شد و قوت قلب

10 - دولت‌های ایران (از آغاز مشروطیت تا اولتیماتوم)، عبدالحسین نوایی، انتشارات بابک صفحات 138، 528.

۱۱- قیام آذربایجان، اسماعیل امیر خیزی انتشارات تهران، چاپ دوم صفحات ۴۵۹، ۴۵۷. علاوه بر این‌ها، خصوصاً به خوانندگان توصیه می‌کنیم که به ادعای نام‌های دادستان محاکمه شیخ فضل‌الله، که یک سند بسیار ارزنده‌ی تاریخی است، مراجعه نمایند (این سند، در ————— کتاب خاطرات من نوشته حسن اعظام قدسی، صفحات ۲۶۲ تا ۲۵۶ چاپ شده است). نکته جالب این که دادستان و متهم دادگاه هر دو مجتهد بودند، یکی مجتهد انقلابی و دیگری مجتهد مرتجع، شیخ ابراهیم زنجانی (دادستان) با شیخ فضل‌الله در نجف هم دوره بود. شیخ فضل‌الله که به طور مستقیم و غیر مستقیم در کشتار هزاران نفر از مردم بی‌گناه و نیروهای انقلابی دست داشت. در این دادگاه، پس از قرائت ادعای نام‌های بسیار مستند دادستان، و نیز به استناد نظر سه تن از بزرگترین مراجع تقلید در نجف، "مفسد فی الارض" شناخته شد و به اعدام محکوم گردید. در روز اعدام شیخ، میدان توپخانه از جمعیت موج می‌زد، شور و هیجان انقلابی مردم، حد و حصری نداشت. نورالله دانشور علوی نویسنده‌ی کتاب "تاریخ مشروطه ایران و جنبش وطن پرستان اصفهان و بختیاری" در صفحه‌ی ۷۰ می‌نویسد: "یکی از پسرهای او به نام آقا ضیا الدین خطبه‌ای خواند و از این پیش آمد اظهار خوشبختی کرد."

با این همه مایه تأسف است که آیت‌الله طالقانی در مقدمه‌ی کتاب "تنبیه الامه و تزیه المله - در اساس اصول مشروطیت یا حکومت از نظر اسلام" نوشته آیت‌الله شیخ محمد حسین نایینی، چنین می‌نویسد: "گشته شدن مرحوم شیخ فضل‌الله نوری بدون محاکمه! و به دست یک ارمنی! که لکه‌ی ننگی در تاریخ مشروطیت و عموم علما و طرفداران مشروطیت را متأثر و دلسرد ساخت." (مقدمه کتاب). این اظهار نظر آیت‌الله طالقانی نه تنها مغایر با کلیه اسناد و مدارک معتبر تاریخی و واقعیت‌های تاریخی به شمار می‌رود.

یافت و گام های بعدی را پس از دیگری با اعتماد نفس بیشتری برداشت، آن ها همچنان گام به گام به عقب نشینی خود ادامه دادند تا این که به نتیجه‌ی منطقی و اجتناب ناپذیر این تاکتیک که همان منجلاب سازش طبقاتی و سرنوشت محتوم تمام سازمان های رفرمیستی است رسیدند. ولی بد بیاری فداییان خلق "اکثریت" در این است که برای سازش هم دو طرف لازم است و فقط خواست یک طرف کافی نیست. و طرف دیگر، هنوز (و به نظر و پیش بینی ما، هرگز)، دوستان را واجد شرایط نمی داند. آقای بهشتی با چه زیرکی استادانه و صراحتی این نکته را به نمایندگان کمیته مرکزی شیرفهم کرد . . . بگذریم و به بحث خود در این بخش ادامه دهیم.



در بخش اول گفتیم که شیخ فضل الله نوری، در آغاز مشروطیت با آن همراه بود. این همراهی مطلقاً به خاطر مخالفت با استبداد و به خاطر اعتقاد به حکومت مردم بر مردم نبودند، بلکه بطوری که نمونه های آن را در همین بخش به دست خواهیم داد، شیخ فضل الله با آن تحجر فکری قرون وسطایی نه تنها در این باغ ها نبود بلکه با نفرت از مردم سخن می گفت و آن ها را "خس و خاشاک" قلمداد می کرد. همراهی شیخ فضل الله و بسیاری از روحانیون در آغاز جنبش مشروطیت با آن، همان طوری که در بخش قبل اشاره کردیم، از منافع طبقاتی آن ها ناشی می شد ولی در مورد شخص شیخ فضل الله علاوه بر این که، یک انگیزه ی فردی هم وجود داشت: مقام شیخ فضل الله از نظر سلسله مراتب مذهبی و اجتهاد اسلامی، از رهبران مرحله اول جنبش مشروطیت (۱۹۰۸ - ۱۹۰۵) یعنی سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی، بالاتر بود. و از این رو بر شیخ گران می آمد که رهبری جنبش در دست این دو به ویژه سید عبدالله بهبهانی (که از دیر باز بین آن دو حسادت و رقابت شدید حاکم بود) باشد. شیخ فضل الله رهبری جنبش را به دلیلی که ذکر کردیم حق خود می دانست و حتی به این حداقل هم راضی بود که در رهبری، سهم مساوی با دو رهبر دیگر داشته باشد. شیخ در دادگاه، به تلخی به این نکته اشاره می کند:

"نه من مستبد بودم و نه سید عبدالله مشروطه خواه بود نه سید محمد، آن ها مخالف من بودند و من مخالف آن ها."

از این مدت کوتاه همراهی شیخ فضل الله با جنبش مشروطیت، با انگیزه های مشخص، که بگذریم او در طول سال ها، تا لحظه ای که خیاط در کوزه افتاد و در دادگاه انقلابی به عنوان مفسد فی الارض محاکمه و محکوم شد، لحظه ای دست از توطئه علیه مشروطیت و آزادی و آزادیخواهی بر نداشت. ما در این بخش فرصت بحث و ارائه ی تحلیل اسناد و مدارک فراوان در زمینه ی خیانت ها، جنایات و توطئه های او علیه جنبش مردمی و ضد امپریالیستی مشروطیت را نداریم (و در این زمینه خوانندگان را به منابع مندرج در توضیحات شماره ۵ - از میان منابع بسیار فراوان دیگر- ارجاع می دهیم) و در این جا به اختصار به تفکرات او و همدستان و پیروان وی می پردازیم.

## مشروطه یا مشروعه

قبل از این که یکی از دو نمونه از نظریات شیخ فضل‌الله و سایر پیروان حکومت مشروعه را به دست دهیم. عبارتی از یکی از مراجع تقلید نجف را، که به نظر می‌رسد مخاطب وی شیخ فضل‌الله بوده باشد، نقل می‌کنیم:

"ای گاو مجسم، مشروطه، مشروعه نمی‌شود."<sup>7</sup>

البته این اظهار نظر، در باب طبع شیخ فضل‌الله و شاگردان و پیروان او نیست. در زمان مشروطیت، سیدعلی سیستانی فتوی داده بود که: "المشروطه کفر، و المشروطه طلب کافر، ماله مباح و دمه‌ی هدر".

شیخ فضل‌الله به مجلس پیشنهاد کرده بود که: در اصل قانون اساسی، تصریح به کلمه‌ی مبارکه‌ی مشروعه و قانون محمدی بشود ولی چون کسی به حرفش گوش نداد، فتوی صادر کرد که: "هرکس که نسبت به مشروطیت سوگند وفاداری اعلام کند با "کتاب مبین" مخالفت کرده است". و فتوی دیگر او این بود: "هرکس اسم مشروطه را ببرد باید او را بکشید".

در سال ۱۳۵۶ کتابی در ایران، بدون نام نویسنده، بدون نام ناشر با شماره ی ثبت ۱۰۵۲ مورخ ۳/۷/۵۶ انتشار یافت به نام "نامه‌ای از امام موسی کاشف‌الغطاء" و در یکی از صفحات داخلی آن با حروف ریز فقط نوشته شد: "ولایت فقیه". این کتاب همان اثر معروف "روح الله الموسوی الخمینی" است به نام "ولایت فقیه یا حکومت اسلامی". تمام چاپ‌های بعدی حکومت اسلامی چه در آستانه‌ی قیام بهمن ۱۳۵۷ و چه در بعد از آن، از روی همان کتاب "کاشف‌الغطاء" بدون کمترین تغییری در صفحه‌ی بندی افست شده است. تنها تغییر این دو کتاب واحد با دو اسم متفاوت، در این است که روی جلد کاشف‌الغطاء به ولایت فقیه یا حکومت اسلامی مبدل شده است به "امام موسی" به "امام خمینی".<sup>8</sup>

این مقدمات را برای این ذکر کرده ایم که به نتیجه‌ی زیر برسیم در صفحات ۵۲ و ۵۳ کتاب کاشف‌الغطاء و همچنین در صفحات ۵۲ و ۵۳ کتاب حکومت اسلامی به جمله‌ای برخورد می‌کنیم که اگر به طور مستقل نقل شود (از این کارها در گذشته ی نه چندان دور، برای فریب توده‌ها زیاد صورت گرفته)، خواننده ممکن است تصور کند که آیت‌الله خمینی طرفدار حکومت مشروطه است. از آن جمله این است:

"حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه، بلکه مشروطه است."

تا به این جا به به ! چه جمله‌ی زیبایی! ولی بلافاصله در جمله‌ی بعدی، واژه‌ی مشروطیت با استادی کم نظیری تفسیر می‌شود:

<sup>7</sup> - در این قسمت اکثر قریب به اتفاق اسناد و مدارک نقل شده از شیخ فضل‌الله و هم دوره‌ای‌های او را از اسناد و مدارک مندرج در کتاب ایندولوزی نهضت مشروطیت ایران نوشته ی فریدون آدمیت و مقاله ی کوتاهی از همین نویسنده در شماره ۳۱ کتاب جمعه، اخذ کرده ایم. استفاده از اسناد و مدارک مندرج در دو اثر آدمیت ابداع به این معنا نیست که ما با تحلیل‌های بورژوازی او در زمینه‌ی مسایل تاریخی موافق باشیم.

<sup>8</sup> - توجه کنید از همان اواسط سال ۱۳۵۶، کسانی در صدد بودند که از آیت‌الله خمینی "امام" بسازند.

"البته نه مشروطه به معنی متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آرای اشخاص اکثریت باشد.<sup>9</sup> مشروطه از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم (ص) معین گشته است. مجموعاً شرط های احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود از این جهت حکومت اسلامی، حکومت قانون الهی بر مردم است."

عبارت بسیار رسا و گویا و دقیقاً همان مشروعه‌ی شیخ فضل‌الله است، ولی در سال ۵۷ و ۵۶ خیلی‌ها همان جمله‌ی اول ("حکومت اسلامی نه استبدادی و نه مطلقه بلکه مشروطه است") را بزرگ کرده و بقیه را زیر سیلی رد و یا زیر عبا، مخفی می کردند. و امروز مفهوم دقیق عبارت بسیار صریح خمینی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی مطابق النعل بالنعل آن پیاده شده، برای کمتر کسی است که ناآشنا باشد.

## شرع انور و قانون اساسی

شیخ فضل‌الله و تمام طرفداران حکومت مشروعه، با قانون اساسی و یا کلیه قوانین موضوعه، شدیداً مخالفند. این بحث مفصلی است که پرداختن به جنبه های مختلف آن در این مختصر نمی‌گنجد. در این جا فقط چند نمونه از نظریات شیخ فضل‌الله و شاگردان قدیمی و پیروان امروزی او را ارائه می دهیم .

شیخ فضل‌الله حتی با اصطلاح قانون اساسی دشمنی داشت و بجای آن نظام نامه‌ی اساسی را به کار می‌برد. زیرا عقیده داشت: "ما اهل اسلام شریعتی داریم ایمانی و جاودانی که پس متین و صحیح و کامل و مستحکم است. نسخ بر نمی دارد. صادر آن شریعت، در هر موضوع حکمی و در هر موقع تکلیفی مقرر فرموده است." (در کتاب حکومت اسلامی آیت‌الله خمینی دقیقاً همین نکته و مضافاً مخالف "شرع انور" با قوانین موضوعه و از جمله قانون اساسی، بیان گردیده است که برای جلوگیری از اطناب کلام از آوردن نمونه‌ها خودداری کرده و خواننده را به صفحات ۱۴ و ۱۱ کتاب مذکور ارجاع می‌دهیم تا خود از این شباهت عظیم و از این رونوشت‌برداری، به شگفت آید).

طرفداران حکومت مشروعه می‌گویند: وضع قانون اساسی در "دیوار اسلام" بمثابة‌ی "بدعت و در مقابل صاحب شریعت، دکان باز کردن است."

نویسنده‌ی "تذکره الغافل و ارشادالجاهل" (که یکی از آخوندهای مشروعه‌خواه بود که در هفتاد و پنج سال پیش، به‌خاطر جو انقلابی و ضدخرفای جامعه، جرات نکرد که نامش را بنویسد ولی نویسنده‌ی کتاب "تاریخ بیداری" حدس‌هایی در باره‌ی هویت او زده است)، از پیروان شیخ فضل‌الله معتقد است: "بهترین قوانین، قوانین الهی است. این قانون الهی ما مخصوص به عبادات نیست بلکه حکم جمیع مواد سیاسییه را بر وجه اکمل و وافی داراست... لذا محتاج به جعل (وضع) قانون نخواهیم بود." ( و این دقیقاً همان تزی است که آیت‌الله خمینی در صفحات ۱۴-۱۱ کتاب "حکومت اسلامی" مطرح کرده

<sup>9</sup> - منظور از اکثریت، توده ها است. خمینی در صفحه ی ۴۸ حکومت اسلامی می نویسد: مردم ناقصند، نیازمند کمال اند و ناکامل اند. این اعتقاد تمام روحانیون است و مضمون کلام شیخ فضل‌الله است که با وقاحتی کم نظیر، نفرت و انزجار خود را نسبت به مردم بیان می‌داشت: "یک مشت خس و خاشاک و معدودی بی پدر و مادرهای ناپاک را ملت غیور" می نامد.

است). نویسندهی "تذکره الغافل و ارشاد الجاهل" عقیده دارد که: وضع (یا بقول او "جعل") "قوانین جدیده منافات به اقرار به نبوت و خاتمیت و کمال دین" دارد و به نظر او: حتی وضع "قانون موافق شرع" نیز حرام است زیرا پرداختن به این امر مطلقاً ربطی به مجلس ندارد و "بالکله از وظایف آن هیات خارج است".

شیخ ابوالحسن نجفی مرندی یکی دیگر از پیروان شیخ فضل الله معتقد بود که وضع قوانین و از جمله قانون اساسی مخالف آیهی "ما انزال الله" و "نیشی به قلب امام عصر" است. "جعل قانون اساسی و تقدمش بر قرآن توسط اکثریت عقول ناقصه (یعنی توده های مردم و نمایندگان منتخب آنها) عداوت با پیغمبر اسلام است". این قضیهی "عقول ناقصه" چقدر با بسیاری از عبارات کتاب "حکومت اسلامی" بویژه با دو عبارت زیر، خوانایی دارد:

"مردم ناقصند و نیازمند کمالند و ناکاملند" (حکومت اسلامی، صفحه ی ۴۸)

و

"...مردم قییم ملت با قییم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد" (همانجا، صفحه ی ۶۵)

تمامی عقدهی روحانیون حاکم کنونی در حمله به مشروطیت و ملی گرایان در این است که در زمانی مشروطیت و تدوین قانون اساسی، اکثریت نمایندگان مجلس اول، علیرغم تلاش های مذبوهانه ی شیخ فضل الله، به جای تدوین "قانون اساسی اسلامی" کوشیدند که در حد امکانات آن دوره، اصول حاکمیت مردم را تدوین کنند و حتی به توصیه های مرجع بزرگ تشیع در آن زمان، آخوند ملاکاظم خراسانی، وقعی ننهادند. و با عرفی ساختن دستگاه قضائی، برای استقلال محاکم شرعی جائی باقی نگذاشتند تا آنجا که از قول سیدمحمد طباطبائی نقل می کنند: "با تاسیس محاکم عدلیه، دیگر چه کاری برای علما باقی می ماند".

## "دموکراتیک و ملی هر دو فریب خلق اند!"

از شعارهای مشروعه‌طلبان قدیم و جدید

### مجلس شورای اسلامی یا مجلس شورای ملی

شیخ ابوالحسن نجفی مرنندی فوق‌الذکر در "صواعق سبعة" می‌نویسد:

"مجلس دارالشوری ایران در مرکز اسلام به تدلیس ابلیس ابالیس کرده‌ی ارض... از يك صد و شصت و دو نماینده... تشکیل شده، هر روز قانونی با عقول قاصره‌ی فاسده و آرای مهلکه و مضله‌ی خود... جعل و احکام باهره‌ی قرآن را متروک و مبدل به جعلیات کفرآمیز می‌نمایند."

شیخ فضل‌الله، نمایندگان مجلس اول را که عمدتاً از بازاریان و پیشه‌وران متدین و مسلمان بودند "بابی"، "طبیعی مشرب" و "مستضعفین در دین" و در زمره‌ی "شیاطین" می‌خواند و فتوای می‌دهد که: همه‌ی آن‌ها باید "بالکله خارج شوند چه از متن مجلس و حاشیه‌ی آن"، و از "برادران دینی"<sup>10</sup> برای انجام این کار یاری می‌طلبد.

"مجلس شورای اسلامی" مانند بسیاری از اصطلاحاتی که امروزه بگوش می‌رسد، ساخته‌ی شیخ فضل‌الله نوری است و نه متعلق به "بنیان‌گذار جمهوری اسلامی". شیخ فضل‌الله خیلی تلاش کرد که نام مجلس شورای ملی به مجلس شورای اسلامی تبدیل شود ولی توفیقی نیافت. زیرا که مردم در مقابل خواست‌های روحانیون مرتجع مقاومت می‌کردند و هر وقت می‌دیدند که این روحانیون در کار مجلس و تصویب قانون اساسی اخلاص می‌کنند در مقابل مجلس جمع می‌شدند و علیه روحانیون شعار و اعلامیه می‌دادند. وقتی تلاش شیخ فضل‌الله در تغییر نام مجلس از مجلس شورای ملی به مجلس شورای اسلامی با شکست مواجه شد، پیش‌نهاد عنوان "مجلس شورای ملی اسلامی" را داد ولی باز کسی برایش تره خورد نکرد. شیخ با تلخی چنین می‌نویسد:

"در منشور سلطانی آمده بود" مجلس شورای ملی اسلامی دادیم"، ولی لفظ اسلامی گم شد و رفت که رفت!"

وقتی پیش‌نهاد "مجلس شورای ملی اسلامی" هم توسط مردم و مجلس رد شد، شیخ ناامیدانه با تحمیل قیودی (که همان اصل دوم متمم قانون اساسی سابق باشد) به قبول عنوان "مجلس شورای ملی" رضایت داد ولی خودش هیچ وقت مجلس را به این نام نخواند و معمولاً لفظ "مجلس شورا" یا

<sup>10</sup> - حزب‌اللهی‌های آن دوره را "برادران دینی" می‌نامیدند. کسروی تعداد آن‌ها را حدود ۵۰۰ نفر می‌داند که در تمام توطئه‌های شیخ فضل‌الله علیه مشروطیت، همه‌جا از جمله در شاه عبدالعظیم و میدان توپخانه شرکت فعال داشتند. کلیه‌ی هزینه‌های آنان توسط شیخ فضل‌الله (با پولی که اتابک در اختیارش می‌گذاشت) پرداخت می‌شد. حاج سیاح در خاطرات خود این "برادران دینی" را "جمعی از کلاشان و مفتخواران طلبه و سیدنماها و روضه‌خوان‌ها و گداهای پست و رذل..." توصیف می‌کند و ادامه می‌دهد که شیخ فضل‌الله "از فرار معلوم به قدری هزار تومان از محمد علی‌شاه گرفته و این دستگاه را دائر کرده" بود.

"دارالشوری" را به کار می برد. قبلاً اشاره کردیم که او، مانند کلیه شاگردان و پیروان قدیم و جدید خود، با قوانین موضوعه مخالف است و احکام شرعی را کامل و بی نقص و برتر از تعقل بشری می داند، بنظر او حدود وظایف مجلس شورای ملی "فقط" تصویب قوانینی است " برای کارهای دولتی و دیوانی".

شیخ فضل الله از این که می دید علیرغم تمام جنایات و توطئه ها علیه قیام توده ها، محلی از اعراب به شمار نمی رود، سخت رنجیده خاطر بود و مایوسانه شکوه می کرد:

"با آن همه هوراکشیدن ها و آن کتیبه های زنده باد مشروطیت، زنده باد مساوات و برادری و برای، می خواستید این یکی را هم بنویسید: زنده باد شریعت، زنده باد قرآن، زنده باد اسلام..."

## حکومت مشروعه و زنان

در زمان مشروطیت، زنان کم و بیش در جنبش نقش داشتند، آن ها بویژه از اقدامات مربوط به زنان (مانند تاسیس مدارس دخترانه) حمایت می کردند. در همان ایام مشروطیت يك انجمن سری بنام "انجمن نسوان" برپا شد که نام موسسان و اساسنامه ی آن در دست نیست.

خبر تاسیس این انجمن وقتی به روحانیون رسید المشنگه ی عجیبی براه انداختند و کار را به مجلس کشاندند. یکی از روحانیون مؤدبانه پرسید:

"با این که مملکت اسلامی است آیا تشکیل انجمن زنان شرعاً صحیح است یا خیر؟" دیگری گفت:

"باید به نظمیہ گفت قدغن نماید"

و سومی فتوی داد:

"در اصل نباید چنین انجمنی تشکیل شود ولی اگر زنان اجتماع کردند و گفتند می خواهیم آشپزی و خیاطی کنیم و یا منسوجات خارجی بنوشیم، ایرادی ندارد."

ولی جامعه سیر تکامل خود را دنبال کرد. زنان کم کم در صحنه ی پیکار اجتماعی و تولید اجتماعی ظاهر شدند. و کم و بیش نقشی همسنگ مردان بدست آوردند. اصلاحات کذایی شاه بوجود آمد.

از میان تمام اصول "انقلاب سفید" فقط دو اصل خشم شدید روحانیون را برانگیخت زیرا که رژیم، به روی دو امر بسیار اساسی برای روحانیون انگشت گذاشته بود یکی در زمینه ی مادی با اصلاحات ارضی و دست اندازی به موقوفات و متعاقباً نذورات اماکن مقدسه و دیگری در زمینه ی فرهنگی و تجاوز به مقدسات فکری یعنی اصل آزادی زنان با مردان (هر چند این آزادی نه تنها با اصلاحات نیم بند شاه بوجود نیامد و حتی در پیشرفته ترین کشورهای صنعتی جهان سرمایه داری نیز عمدتاً بروی کاغذ وجود دارد و فقط با استقرار سوسیالیسم است که آزادی کامل زنان و مردان می تواند متحقق شود). بنا بر این، از عوام فریبی ها و دروغ های رایج بویژه در این روزها بگذریم، واقعیت این است که مخالفت



روحانیون با "انقلاب سفید" اولاً فقط به همین دو اصل محدود می‌شود، ثانیاً منحصراً انگیزه‌ی اقتصادی (آن هم در رابطه با منافع صنف روحانیت) و فرهنگی داشت، نه انگیزه‌های سیاسی و اجتماعی. و انگیزه‌های فرهنگی مخالفت روحانیت جنبه‌ی ارتجاعی داشت، نه مترقی؛ و خوشبختانه امروز کمتر کسی است که به این حکم نرسیده باشد.

سرمایه‌داری برای استقرار حاکمیت خود کافی نبود فئالیسم را بطور فیزیکی متلاشی کند، بلکه می‌بایست به‌مراه آن بقایای فرهنگی آن را نیز از میان بردارد. خطر بسیار جدی بود و روحانیت با شتم طبقاتی خود، این خطر جدی را حس کرد. فراموش نکنیم که انگیزه‌ی شرکت روحانیت در دو جنبش تنباکو و مشروطیت به‌خاطر دست‌اندازی بیش از حد حکومت قاجار به حریم روحانیت و منافع حیاتی آن‌ها بوده است و نه هیچ انگیزه‌ی دیگر.

در بهمن ۴۱ نیز بحران رابطه‌ی بین روحانیت سنتگرا و رژیم‌ی که می‌خواست سرمایه‌داری (از نوع وابسته‌ی آن) را با اصلاحات از بالا در جامعه مستقر کند، به اوج خود رسید. روحانیت در آن ایام سراسیمه بود و گمان می‌کرد که مساله برای او مساله‌ی مرگ و زندگی است (در حالی که در واقع چنین نبود و بعدها نیز دیدیم که بخش قابل توجهی از روحانیت خود را با رژیم سرمایه‌داری وابسته انطباق داد). به همین علت، در آن ایام، تمام آیت‌الله‌های ریز و درشت، اختلاف همیشگی خود را کنار گذاشتند و یک تنه در مقابل رژیم قد علم کردند. حتی آیت‌الله خمینی در سن پنجاه و چند سالگی یک مرتبه به فکر "مبارزه" افتاد. همین آیات عظام، که امروز دشمن خونی یک‌دیگرند، در آن روز - مثل هر وقت دیگر که منافع اساسی روحانیت در خطر بیفتد - یک تنه در مقابل رژیم ایستادند و در مخالفت با اصلاحات ارضی و آزادی زنان (البته با مقداری عوام‌فریبی و پنهان کردن مقاصد اصلی از مخالفت شان)، اعلامیه پشت اعلامیه صادر کردند. ولی علیرغم تمام ظاهر فریبی‌ها، "دم خروس" در اعلامیه‌ها غالباً هویدا است. مثلاً در اعلامیه‌ای که به امضای آیات عظام از جمله آیت‌الله خمینی، در مورد زنان در سال ۴۱ صادر شده بود چنین می‌خوانیم:

"مداخله‌ی زنان در امور اجتماعی چون مستلزم امور محرمة و توالی فاسد کثیره است ممنوع و باید جلوگیری گردد."

این عبارت هم یکی از انگیزه‌های اصل مخالفت روحانیت با "انقلاب سفید" را روشن می‌کند و هم بویژه عملکرد کنونی در مورد زنان را. این هنوز از علایم سحراست... آن‌چه رژیم جمهوری اسلامی در مورد زنان تا کنون انجام داده است فقط مراحل اولیه از یک برنامه‌ی دراز مدت است و رژیم جمهوری اسلامی تا زنان را به "اندرون" نفرستد و در میان چهاردیواری خانه محبوس نکند، خواب به چشمان‌اش راه نخواهد یافت. البته این رویایی است که روحانیون آن را در خواب نوازش می‌دهند و قدم به قدم، اگر بتوانند، آن را دنبال خواهند کرد. ولی بین خواست مشت‌ی کوردل از گورهای قرون وسطی گریخته و قوانین حاکم بر تکامل جامعه، دره‌ای پرنشدنی فاصل است و ما ذره‌ای تردید نداریم که روحانیون مرتجع این آرزو را مانند بسیاری از آرزوهای دیگر به گور خواهند برد.

## حکومت شرعی، ستم طبقاتی و محو آزادی

شیخ فضل‌الله همواره انزجار شدید خود را نسبت به لفظ "مشئومه‌ی آزادی" اعلام می‌کرد و آزادی و مساوات و برادری را "خارج از قانون الهی" می‌دانست. و این "متاع" یعنی آزادی را "چون مارخوش خط و خال ولی گزنده‌ی قتال" برای "مردم بی‌چاره‌ی ایران" می‌دانست.

بازتاب این سخنان در عمل‌کرد رژیم در يك سال و نیم گذشته و در نطق‌های تقریباً هر روزه‌ی رهبران آن در رادیو و تلویزیون دیده‌ایم و نیز در شعار معروف اوباشان در حمله به اجتماعات نیروهای انقلابی و مترقی: "دموکراتیک و ملی، هر دو فریب خلق‌اند". در این جا تذکر این نکته لازم است که حملات شیخ فضل‌الله‌ها و پیروان وی به ملی‌گرایان نه از موضع مترقی «نغوذ بالله»، بلکه از موضع فوق ارتجاعی است زیرا به عقیده‌ی آن‌ها، ملی‌گرایان به‌تاریخ و فرهنگ و هنر و تمدن ایران باستان دل‌بستگی نشان می‌دهند، بجای "امت" به "ملت" توجه دارند و بجای "اسلامیت" به "ایرانیت" می‌اندیشند. باری شیخ فضل‌الله هشدار می‌داد:

"ای خدایپرستان، این شورای ملی، حریت و آزادی و برابری، و اساس قانون مشروطه حالیه... خارج از قانون الهی و کتاب آسمانی است."

نویسنده‌ی کتاب "تذکره‌الغافل و ارشادالجاهل" به دو اصل آزادی و مساوات مندرج در قانون اساسی (سابق) سخت حمله می‌کند: اگر قصد از مشروطیت حفظ احکام اسلام بوده "چرا خواستند اساس او را بر مساوات و حریت قرار دهند" که هر يك از این دو اصل "مؤذی"، خراب‌کننده‌ی رکن قانون الهی است زیرا که "قوام اسلام بر عبودیت است نه به آزادی. و بنای احکام آن بر تفریق مجتمعات و جمع مختلفات است نه به مساوات. بنای احکام قرآن بر اختلاف حقوق اصناف بنی نوع انسان است." همین نویسنده به اصل هشتم قانون اساسی (سابق) که اعلام می‌کرد: "اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی مساوی‌الحقوق خواهند بود" شدیداً حمله کرده و می‌نویسد:

"لازمه‌ی مساوات در حقوق" از جمله مساوات "فرق ضاله و مَضَلَه" با مسلمان است، حال آن که حکم "ضال" یعنی مرتدانی است که: قتلش واجب، زنش بائن، مالش منتقل می‌شود به مسلم، و کارش "اجرت ندارد" و کفار "حق قصاص ابدا ندارند و دیه‌ی آن‌ها، هشتصد درهم است."

او مشروطه‌خواهان را سرزنش می‌کرد که می‌خواهند اختلافاتی (اختلافات طبقاتی) را که از نظر قانون الهی در بین مردم وجود دارد، از بین ببرند و به‌این وسیله قانون الهی را تغییر دهند زیرا که "بنای احکام قرآن بر اختلاف حقوق بنی نوع انسان است...."

شیخ فضل‌الله "ذنادقه حریت‌طلب" را مستحق احکام الهیه (اعدام) می‌دانست. شیخ آن‌چنان از آزادی و روزنامه‌نویسان نفرت داشت که حتی حاضر نبود لفظ "روزنامه" را به‌کار ببرد (زیرا که "روزنامه" را غربی می‌دانست) و به‌جای آن از واژه‌ی "لایحه" استفاده می‌کرد. ولی وقتی در تحصن خود در شاه عبدالعظیم، به‌مراه عده‌ای اوباش (که موجب‌شان را با پولی که صدراعظم منفور، اتابک، در اختیارش گذاشته بود پرداخت می‌کرد)، به ضرورت انتشار افکار ارتجاعی و ضد مردمی‌اش پی برد، ناچار شد از همین وسیله‌ی "غربی" استفاده کند. "لایحه"‌اش را "دعوه‌الاسلامیه" نام گذاشت، ولی شیخ به‌حدی در نزد افکار عمومی منفور بود که هیچ چاپ‌خانه‌ای حاضر به چاپ "لایحه"‌اش نشد و شیخ مجبور شد که چاپ‌خانه‌ای (البته با پول اتابک) برای چاپ "لایحه"‌ی خود خریداری کند.

شیخ فضل‌الله خصومتی شدید با آزادی مطبوعات داشت و روزنامه‌نویسان را "روزنامه چپ‌های وقیح‌الوجه" می‌نامید. شیخ عقیده داشت:

"بنای قرآن بر آزاد نبودن قلم و لسان است".

بنظر او:

"تهدیب مطبوعات و روزنامه‌جات از کفریات و توهینات به‌شرع و اهل شرع است."

نویسنده‌ی "تذکره الغافل و ارشادالجاهل" به‌نوبه‌ی خود عقیده داشت که: مفهوم "آزادی قلم و زبان" نشر کفر است و گرنه آن "خبیث" در محضر عمومی نمی‌گفت:

"ای مردم حق خود را بگیرید، در قیامت کسی پول سکه نمی‌زند، آخوندها از خودشان برآورده‌اند."

همین نویسنده در جای دیگر در باره‌ی طالبوف، نویسنده‌ی کتاب "مسالك المسلمین" می‌نویسد: این "خبیث" طرق اضمحلال تشیع را در پیش گرفته و نوشته است که:

"قانون قرآن امروز ما را کافی نیست، باید سی‌هزار حکم جعل کنیم تا اداره‌ی امروز ما کافی باشد."

و با تأثری خشم‌آلود اضافه می‌کند که: مردم کتاب "مسالك المسلمین" او را به "اعلی قیمت" خریدار هستند.

شیخ فضل‌الله عقیده داشت که "نظام‌نامه‌ی اساسی" (قانون اساسی) را بر پایه‌ی "قانون‌های خارج از مذهب" نوشته‌اند. مثلاً گفته‌اند: "مطبوعات مطلقاً آزاد است". شیخ ادامه می‌دهد:

"این قانون با شریعت ما نمی‌سازد... کسی را شرعاً نمی‌رس که کتاب‌های گمراه‌کننده‌ی مردم را منتشر کند... پس چاپ کردن کتاب‌های ولتر فرانسوی که همه ناسزا به انبیا است، ممنوع و حرام است."

آیا لازم است که فرمایشات رهبران جمهوری اسلامی را در باره‌ی آزادی‌های سیاسی، نهادهای دموکراتیک و آزادی مطبوعات، در کنار نمونه‌های فوق، قرار دهیم؟ زخم آن‌چنان تازه است که حاجتی به نمک پاشیدن به‌روی آن نیست. مردمی که فریاد می‌زدند: "استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی" امروز دریافته‌اند که رهبران جمهوری اسلامی پس از سوار شدن بر خر مراد، چه کلاه کشادی به سرشان گذاشته‌اند. تعطیل نشریات مترقی و انقلابی، حمله‌ی اوباشان به کتاب‌فروشی‌ها و دکه‌های روزنامه‌فروشی، جشن کتاب‌سوزی‌های تقریباً هر روزه، سرکوب نشریات چپ و پخش‌کنندگان آن‌ها، تسخیر کامل رادیو و تلویزیون و روزنامه‌های خبری، سعی در سرکوب نیروهای آگاه و آگاهی‌دهنده، سعی در بستن کوچک‌ترین منفذهایی که به توده‌ها آگاهی بدهد و ده‌ها و صدها نمونه دیگر، همه و همه از رهنمودهای شیخ فضل‌الله سرچشمه می‌گیرد. این همه نشان می‌دهد که مشروعی شیخ فضل‌الله و جمهوری اسلامی، فرزندان ناقص‌الخلقه‌ی یک مادرند، مادری که نام منحوس او، تحجر و توحش قرون وسطایی است.